

فصلنامه علمی - تخصصی
مطالعات قرآنی نامه جامعه
سال هجدهم - شماره ۱۳۶
زمستان ۱۳۹۹

بررسی تطبیقی حقوق مشترک زوجین در قرآن از منظر مفسران معاصر

(المنار، التحریر و التنویر، المیزان و من وحی القرآن)

سیده رقیه علوی^۱

سید حسین شفیعی دارابی^۲

چکیده

این نوشتار ضمن بیان اهمیت جایگاه خانواده در قرآن، به قوانین و وظایف متقابل زوجین در راستای تحکیم بنیان خانواده اشاره می‌کند. سپس با برشماری حق تکریم و حسن معاشرت، حق مالکیت و استقلال مالی و حق ارث، می‌کوشد دیدگاه برخی مفسران معاصر سنی و شیعی دارای گرایش اجتماعی، یعنی محمد عبده، ابن عاشور، علامه طباطبایی و علامه فضل‌الله را در تفسیر آیات مربوط به این حقوق، با مقایسه تطبیقی واکاوی کند. این مفسران معتقدند در نظام حقوقی اسلام، حقوق و تکالیف زن و شوهر بر اساس توانایی‌های روحی، طبیعی و جسمی بین آنها تقسیم شده است. با وجود اختلاف عقیده آنان در مذهب و تفاوت در برخی مبانی، اشتراک بسیاری در دیدگاه‌های ایشان در هر سه موضوع وجود دارد؛ مانند استقلال مالی زن و شوهر در خانواده و بحث ارث. در این مقاله، به بررسی اختلاف نظرها و مفاهیم آن در آیات پرداخته شده است که تفاوت دیدگاه‌ها در مفهوم کسب و برخی قواعد ادبی، در آیه مربوط به ارث است.

واژگان کلیدی: حسن معاشرت، حق ارث، حقوق خانواده، علامه طباطبایی، مفسران معاصر.

۱. طلبه سطح ۴ تفسیر تطبیقی مرکز تربیت مدرس صدیقه کبری علیها السلام؛ S.roghaye.alavi@gmail.com

۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکترای تفسیر و علوم قرآنی، هیئت علمی و استادیار جامعه المصطفی علیه السلام، مدیر گروه تفسیر و علوم قرآنی جامعه الزهرا علیها السلام؛ Shafieidarabi@chmail.ir

مقدمه

خانواده، نهاد اجتماعی جهان شمولی است که به رغم کوچک بودن، دارای آثار و کارکردهای پر دامنه زیستی، روانی، دینی، آموزشی، تربیتی، جمعیتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. در دین مبین اسلام، خانواده محبوب‌ترین بنیان اجتماعی و نخستین گام برای تکوین جامعه معرفی شده است. قرآن کریم اهمیت بسیاری به این بنای مقدس داده و همه را به ازدواج، که پایه تشکیل خانواده است، سفارش و در راستای تحکیم، رشد و بالندگی آن قوانینی وضع کرده که حقوق و وظایف متقابل زوجین، بخشی از این قوانین است.

گرچه از دیدگاه اسلام، زن و مرد در انسانیت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت مساوی بوده و از حقوق مساوی نیز برخوردارند، اما این تساوی انسانیت و تساوی حقوق به هیچ وجه به معنای تشابه کامل حقوق و وظایف نیست؛ بلکه مرد حقوق متناسب خویش و زن نیز حقوق سازگار با خود را دارد و بی توجهی به این حقوق، آسیب‌های جدی در پی خواهد داشت. بسیاری از مشکلات خانواده‌ها ناشی از عدم شناخت حقوق و وظایف متقابل و راه‌های برقراری ارتباط با یکدیگر است.

قرآن کریم به عنوان برترین نسخه زندگی و عالی‌ترین راهنمای بشر برای دستیابی به حیات طیبه، برخی از آیات را به تنظیم و تعدیل روابط اعضای خانواده و حقوق و وظایف زوجین اختصاص داده است که رجوع به این آیات الهی می‌تواند انسان را در راستای دستیابی به عالی‌ترین رهنمودها در این زمینه هدایت کند.

برای دستیابی به این امر، به چهار تفسیر که گرایش اجتماعی دارند مراجعه کردیم تا با بررسی تطبیقی آراء مفسران فریقین، به واکاوی دیدگاه‌های آنان درباره حقوق مشترک زوجین بپردازیم؛ چراکه در دهه‌های اخیر، تهدیدها و آسیب‌هایی، نهاد خانواده را به طور جدی به چالش کشیده و پیامدهای منفی شدیدی برای آن به بار آورده است. برخی از این آسیب‌ها ناشی از نادیده گرفتن یا انکار تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و در نتیجه، مقابله با هرگونه تمایز جنسیتی بین زن و مرد در زمینه حقوق و مسئولیت‌ها بوده است. کوشش در جهت حذف این

تمایزها، از بارزترین تهدیدهایی است که همه جوامع به ویژه جوامع اسلامی را در معرض خطر شدید قرار داده است.

بعد از عقد و تشکیل خانواده، حقوق و تکالیف متقابلی بین زوجین برقرار می‌شود که هر یک از زن و شوهر ملزم به رعایت آن هستند. بر اساس آیه شریفه «وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» همانند وظایف شایسته‌ای که بر عهده زنان است، به نفع آنان بر عهده مردان است و مردان بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است» (نساء: ۱۹)، می‌توان حقوق متقابل زن و شوهر را به دو دسته کلی تقسیم کرد: حقوق «عام» یعنی حقوقی که بین زن و شوهر مشترک است و هر یک از زوجین باید در قبال همسر خود آنها را رعایت کنند و حقوق «خاص» که خود دو قسم است: ۱. حقوق خاص زن که مرد در مقابل همسرش ملزم به رعایت آنهاست؛ ۲. حقوق خاص مرد که زن ملزم به رعایت آنهاست. از میان حقوق متقابل زوجین، حقّ تکریم و حسن معاشرت و حقّ مالکیت و استقلال مالی، از جمله حقوق مشترکی است که زوجین در خانواده دارا هستند و در این نوشتار بحث و بررسی خواهند شد.

در بررسی به عمل آمده، مطالعات متعددی درباره حقوق زوجین از دیدگاه قرآن و روایات منتشر شده است، اما پژوهش مستقلی یافت نشد که به بررسی تطبیقی این موضوع در تفاسیر یادشده پرداخته باشد.

۱. تبیین مفاهیم

۱.۱. مفهوم شناسی حق

حقوق، جمع حقّ است. واژه حقّ، یکی از واژه‌های بسیار پرکاربرد در قرآن، حدیث، متون فقهی، فلسفی و عرفانی است که معانی گوناگون و کاربردهای متفاوتی دارد. پیش از شروع بحث، معانی و استعمالات این واژه را بیان می‌کنیم تا مشخص شود از میان معانی و کاربردهای متعدد این واژه، کدام یک مقصود اصلی در موضوع پژوهش است.

۱.۱.۱. معانی لغوی حَقّ

ریشه «ح ق» دارای دو معنای اصلی است که در همه معانی لغوی و اصطلاحی آن لحاظ شده: الف) استحکام و استواری: ابن فارس در مقاییس اللغة می‌آورد: «الحاء والقاف أصل واحد و هویدلّ علی أحكام الشیء و صحّته» (ابن فارس، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵). جوهری نیز در صحاح، عبارت وصفی «ثوب محقق» به معنای لباس یا پارچه‌ای با بافت محکم را به عنوان شاهدی بر همین معنا آورده است. (جوهری، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۴۶۰)

ب) موافقت و مطابقت: راغب در مفردات، اصل در حَقّ را مطابقت و موافقت می‌داند: «اصل الحَقّ المطابقة و الموافقة، كمطابقة رجل الباب في حَقّه (عقب الباب) لدورانہ علی استقامه» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴۷). لذا به حفره‌ای که پاشنه در، در آن قرار می‌گیرد و می‌چرخد «حَقّ الباب» و به محلّ اتصال دو استخوان نیز «حُق» (ابن درید، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۰) می‌گویند. علامه مصطفوی نیز در التحقیق، با بررسی معانی این واژه در لغت‌نامه‌های مختلف، معنایی که در همه کاربردهای آن لحاظ شده است را ثبوت به همراه مطابقت با واقع دانسته است: «ان الاصل الواحد في هذه المادّة هو الثبوت مع المطابقة للواقع، فهذا التکید مأخوذ في مفهومها في جميع المصادیق». (مصطفوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۲)

بنابراین «حَقّ» در اصل به معنای ثبوت و ثابت است و مطابقت و موافقت، معنای دیگری است که در جمیع مصادیق آن ملحوظ است. به بیان دیگر، معنای اصلی این کلمه به اعتبار وجه مصدری آن، «ثبوت» و به اعتبار وجه وصفی آن، «ثابت» است و به همین جهت هر چیزی که دارای نحوی از ثبوت و تقرّر است، «حَقّ» می‌نامند. اعم از آنکه ثبوت آن حقیقی باشد یا اعتباری.

۱.۱.۲. معانی اصطلاحی حَقّ

حَقّ در اصطلاح دارای کاربردها و معانی گوناگونی است که در ادامه، مفهوم اصطلاحی حَقّ را در فقه، حقوق و قرآن بیان می‌کنیم.

۱.۱.۲.۱. مفهوم حَقّ در علم فقه

در متون اصولی و فقهی، برای واژه حَقّ معانی مختلفی آمده است. برخی آن را مرتبه‌ای

ضعیف از ملکیت می‌دانند و بعضی دیگر آن را نوعی سلطنت. گروهی آن را امری اعتباری گرفته و عده‌ای آن را اختیار انجام فعل معنا کرده‌اند.

به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، در تعریف ماهوی حَقّ هیچ اجماعی میان فقها وجود ندارد و از میان تعاریف ارائه شده، جامع‌تر از همه آنها، تعریف شیخ انصاری در مکاسب است که حَقّ را از سنخ سلطنت می‌داند نه ملکیت (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۴). طبق بیان ایشان «الحَقّ سلطنة فعلية لا يعقل قيام طرفيها بشخص واحد (انصاری، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹)؛ حَقّ سلطنت فعلیه‌ای است که با فرض یک طرف قابل تصور نیست»؛ بلکه باید قائم به دو طرف باشد، یک طرف صاحب حَقّ که از آن منتفع می‌شود و دیگر آنکه حَقّ بر ذمه اوست و ادای آن را عهده‌دار است.

۱،۱،۲،۲. مفهوم حَقّ در علم حقوق

حَقّ در اصطلاح حقوقی، مفهومی اعتباری است؛ بدین معنا که این مفهوم، به هیچ وجه، ما بزاء عینی خارجی ندارد و تنها در ارتباط با افعال اختیاری انسان مطرح می‌شود.

آیت‌الله مصباح یزدی، حَقّ را امری اعتباری می‌داند که برای کسی (له) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود. در این تعریف، هر حَقّی دارای سه عنصر است: ۱. کسی که حَقّ برای اوست (من له الحَقّ)؛ ۲. کسی که حَقّ بر اوست (من علیه الحَقّ)؛ ۳. آنچه متعلق حَقّ است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۹)

برخی نیز حَقّ را در اصطلاح حقوقی چنین تعریف کرده‌اند: «حَقّ عبارت است از اقتداری که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهند. آزادی و عمل، رکن اساسی حَقّ در این تعریف هستند؛ یعنی آدمیان در انجام یا عدم انجام آن عمل آزادند» (امامی، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۲۶). همچنین «حَقّ، قدرتی است که قانون به شخص عطا کرده یا نفعی است که مورد حمایت قانونی است». (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۶)

آنچه از این تعاریف به دست می‌آید اینکه حَقّ امری است اعتباری که به ذی حَقّ نوعی اقتدار و آزادی عمل عطا می‌کند به نحوی که توان تصرف در موضوع حَقّ را پیدا و دیگران را از تجاوز به آن منع می‌کند.

۱، ۲، ۳. مفهوم حق در قرآن کریم

واژه حق و مشتقات آن ۲۸۷ بار در قرآن و به معانی مختلفی به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۴۰۸، ذیل واژه) که در بیش از دویست مورد، مفهوم حقوقی ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۷) و تنها ده درصد، کاربرد حق در قرآن دارای مفهوم حقوقی است. لذا با توجه به نکته مذکور، معانی حق در قرآن در دو دسته قابل ذکرند:

الف) معانی غیر حقوقی حق در قرآن

معانی به کاررفته در قرآن، به شرح ذیل است:

- ۱- صفت برای خداوند متعال: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» (حج: ۸).
- ۲- به معنی فعل حکیمانه در توصیف کارهای خداوند متعال: «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (روم: ۸).
- ۳- هدایت در مقابل ضلالت و گمراهی: «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس: ۳۲).

- ۴- در مقابل باطل: «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يَعْبُدُ» (سبا: ۴۹).
- ۵- اوصافی برای دین: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» (توبه: ۳۳)، وحی: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ» (فتح: ۲۸)؛ قصص: «إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» (فاطر: ۳۱) و حکم «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶).

ب) معانی حقوقی حق در قرآن

در مواردی که واژه «حق» در معنای حقوقی (حق داشتن) به کار رفته، اغلب به یکی از دو صورت ذیل است:

- یک- گاهی به عنوان صفتی برای فعل انسان مکلف آمده است:
- اول- توصیف کشتن پیامبران به «ناحق»: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (بقره: ۶۱). در این آیه، ضمن تقبیح عمل کشتن پیامبران الهی، این فعل، ناهق معرفی شده است. این عمل از آن جهت که از لحاظ حقوقی،

برای یهودیان ثابت نبود و آنان حق انجام آن را نداشتند، مذمت شده است. در آیات ۲۱، ۱۸ و ۱۱۲ سوره آل عمران و آیه ۱۵۵ سوره نساء نیز به همین معنا آمده است.

دوم- وصف «به حق بودن» برای فعل قضا و داوری: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶).

دو- در مواردی، واژه «حق» به همان معنای حقوقی به کار رفته است. از جمله قرض دادن، اشاره به همین معنا دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا» (بقره: ۲۸۲).

روشن است با توجه به مضمون آیه، که درباره قرض دادن است، حق در اینجا معنای حقوقی دارد و وامدار به عنوان کسی که حق بر عهده اوست «الذی علیه الحق»، نام برده شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۵-۳۸)

۱.۲. مفهوم تکلیف

با توجه به موضوع بحث که حقوق متقابل زوجین است، پس از روشن شدن معنای حق، باید رابطه حق و تکلیف تبیین شود؛ چراکه به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ؛ حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر روزی نیز به زیان او به کار رود و چون به زیان کسی اجرا شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجرا شود و زبانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده‌ها، به دلیل قدرت الهی بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لذا پیش از بیان رابطه حق و تکلیف، لازم است معانی لغوی و اصطلاحی واژه تکلیف روشن شود.

۱,۲,۱. معنای لغوی تکلیف

تکلیف در نظر لغت‌شناسان، از ریشه «ک ل ف» به معنای درخواست یا امرکردن کسی به انجام کاری دشوار است. «كَلَّفَهُ تَكْلِيفًا، أَي أَمَرَهُ بِمَا يُشُقُّ عَلَيْهِ». (جوهری، بی‌تا، ص ۴)

۱,۲,۲. معنای اصطلاحی تکلیف

صرف نظر از معانی تخصصی که اصولیین، فقها و متکلمین، هر کدام از منظر خویش برای این واژه بیان کرده‌اند، می‌توان گفت: تکلیف در اصطلاح و فرهنگ دین به فرمان الهی اطلاق می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۳۰)

۱,۳. رابطه حق و تکلیف

از منظر اندیشمندان اسلامی، «حق و تکلیف دو مفهوم متقابل و دو روی یک سکه‌اند. وقتی کسی حق دارد در ملک خودش هرگونه تصرفی بکند، پس دیگران مکلفند که در ملک او هیچ تصرفی نکنند. در نتیجه، حق و تکلیف متقابلاً جعل می‌شوند؛ یعنی هر جا حقی جعل می‌شود، حتماً تکلیفی نیز جعل شده است و بالعکس» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۱) و اگر انفکاک فرض شود فقط در ارتباط با خداوند قابل فرض است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۵۵). در این خصوص هم گرچه هیچ مقام برتر و بالاتر، حقی بر خداوند ندارد، ولی هیچ منعی ندارد که خداوند به مقتضای رحمت خویش برای دیگران، حقی بر خود قائل شده باشد. آیاتی نظیر آیه ۴۷ سوره روم «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» و آیه ۶ سوره هود «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» مؤید این معناست. لذا اگر کسی را محق دانستیم در مقابل هم باید کسی باشد که مکلف به ادای حق او باشد. زن و شوهر، والدین و فرزندان و والی و رعیت، حقوق و تکالیفی در مقابل هم دارند؛ چراکه جعل حق، بدون اینکه در برابر آن تکلیف و مسئولیتی باشد، لغو و بی‌بهره است (بهشتی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳). مهم‌ترین و متقن‌ترین شواهد نقلی این موضوع، علاوه بر آیه ۲۲۸ سوره بقره «وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، بیان امام علی علیه السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه است که در ابتدای بحث به آن اشاره شد.

بعد از عقد و تشکیل خانواده، حقوق و تکالیف متقابلی بین زوجین برقرار می‌گردد که هر یک از زن و شوهر ملزم به رعایت آن هستند. براساس آیه شریفه ﴿وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ همانند وظایف شایسته‌ای که بر عهده زنان است، به نفع آنان بر عهده مردان است و مردان بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است ﴿(بقره: ۲۲۸)﴾ می‌توان حقوق متقابل زن و شوهر را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

الف) حقوق عام: یعنی حقوقی که بین زن و شوهر مشترک است و هر یک از زوجین باید آنها را در قبال همسر خود رعایت نمایند.

ب) حقوق خاص: که خود دو قسم است:

۱. حقوق خاص زن که مرد در مقابل همسرش ملزم به رعایت آنها است؛

۲. حقوق خاص مرد که زن ملزم به رعایت آنها است.

شایان ذکر است که بنا بر آیه شریفه، مسئولیت‌های متقابل زن و شوهر در خانواده برابر است، هر چند در ابعادی، از زن انتظارات بیشتری مطرح شده است که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

۲. حقوق مشترک زوجین

از میان حقوق زوجین، حقّ تکریم و حسن معاشرت، حقّ مالکیت و استقلال مالی و حقّ توارث از جمله حقوق مشترکی است که زوجین در خانواده دارا هستند و در این نوشتار بحث و بررسی می‌شوند:

۲.۱. حقّ تکریم و حسن معاشرت

احترام و تکریم یکدیگر در زندگی زناشویی یکی از حقوق دوجانبه در روابط همسران است؛ یعنی همان‌طور که زن وظیفه دارد به شوهر خود احترام بگذارد و شأن و منزلت او را در مقام همسر، مدیر خانواده و پدر فرزندان رعایت کند، مرد نیز متقابلاً باید زن را تکریم کند و منزلت

همسری و مادری او را رعایت کند. رعایت احترام متقابل در خانواده برای همسران، که به طور طبیعی قرار است سال‌های زیادی را با یکدیگر سپری کنند، اهمیت فراوانی پیدا می‌کند و موجب استحکام و ثبات بیشتر خانواده می‌گردد.

در روایات منقول از معصومین علیهم‌السلام، توصیه‌های ارزشمندی به مردان و زنان درباره تکریم همسر بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «سَعِيدَةٌ سَعِيدَةٌ امْرَأَةٌ تُكْرِمُ زَوْجَهَا وَلَا تُؤْذِيهِ وَتُطِيعُهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ؛ سعادت‌مند است زنی که شوهر خویش را اکرام و احترام کند، اذیتش نکند و از او در همه حالات اطاعت و فرمانبرداری کند» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۲۷۲). همچنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره اکرام زن می‌فرماید: «مَنْ اتَّخَذَ امْرَأَةً فَلْيَكْرِمْهَا؛ کسی که زنی را به همسری انتخاب می‌کند، باید او را احترام کند و منزلت او را حفظ نماید». (ابن‌اشعث، بی‌تا، ص ۱۵) در دیدگاه اسلامی، اساس و شالوده زندگی خانوادگی بر محبت و تکریم استوار است. خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ و از نشانه‌های خداوند این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میان‌تان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند» (روم: ۲۱). نیز می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا؛ او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید» (اعراف: ۱۸۹)

بر اساس این دو آیه، هدف از ازدواج و تشکیل خانواده، دستیابی هر یک از زوجین به سکون و آرامش است و روشن است که این هدف فقط با تشکیل خانواده تأمین نمی‌شود؛ بلکه هر یک از افراد خانواده، به منظور رسیدن به آن، وظایف و مسئولیت‌هایی دارند. کسب آرامش و همدلی و بقای خانواده، نوع خاصی از رفتار زوجین نسبت به یکدیگر را می‌طلبد که در اصطلاح به آن «حسن معاشرت» گفته می‌شود.

حسن معاشرت، مفهومی برآمده از این آیه است: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا؛ و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها، (به

جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد» (نساء: ۱۹). خداوند متعال در این آیه با یک فرمان کلی، مرد را مکلف و موظف به حسن معاشرت می‌کند و در ادامه این دستور، که در حقیقت پایه و اساس بنای خانواده است، می‌فرماید: اگر احیاناً همسرتان خوشایند شما نیست، باز هم حق ندارید حسن معاشرت را زیر پا بگذارید؛ چراکه شما از اسرار غیب آگاهی ندارید و شاید خدا خیر شما را در وجود همین زنی قرار داده باشد که شما از او خوشتان نمی‌آید.

آیه در واقع می‌فرماید: شما مردان نه تنها حق ندارید برای سودجویی و کامجویی‌های خود با سخت‌گیری بر زنان، به آنان تعدی کنید و به اکراه و اجبار، مهریه یا اموال و دارایی‌های آنها را از دستشان خارج سازید، بلکه وظیفه دارید با حسن معاشرت و رفتار اخلاقی متعارف، مایه دلگرمی آنان باشید و کانون خانواده را گرم و پرنشاط سازید.

شایان ذکر است که در آیه، خطاب معاشرت به معروف به شوهران، از صراحت و شفافیت کاملی برخوردار است. گرچه خطاب آیه به مردان است و از ایشان می‌خواهد که با همسرانشان رفتاری براساس معروف داشته باشند، اما چنان‌که می‌دانیم، معاشرت مصدر باب مفاعله و یکی از معانی این باب، مشارکت است؛ لذا آیه، تعیین‌کننده رفتار متقابل زن و شوهر است و مردان و زنان از این حیث که هر دو باید طبق معروف رفتار کنند، همسان و برابرند. همان‌طور که صاحب تفسیر المنار، در این باره می‌گوید:

«در مفهوم معاشرت، مشارکت و برابری نهفته است؛ یعنی مردان با زنان براساس متعارف رفتار کنند و زنان نیز باید با مردان به معروف معاشرت داشته باشند» (رشیدرضا، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۳۷۴). او در تفسیر آیه می‌نویسد: «با زنان براساس معروف معاشرت کنید. یعنی ای اهل ایمان، بر شما واجب است که معاشرت و رفتار با زنان را نیکو سازید! بدان‌سان که همزیستی و درآمیختن شما با ایشان باید بر پایه معروف و آنچه که زنان آن را می‌شناسند و طبع ایشان با آن دمساز است، باشد. البته اگر از سوی شرع، عرف و مروت، چنان رفتاری منکر و ناپسند نباشد» (همان). در ادامه، ملاک حسن معاشرت در رفتارهای زوجین را به نقل از استاد خویش،

محمد عبده، این چنین بیان می‌کند: «استاد، مدار و معیار معروف را پسند و ناپسند زن و نیز شأن و طبقه اجتماعی هر یک از زن و شوهر قرار داده است» (همان).

طبق نظرایشان، مدار و معیار حسن و قبح رفتار مردان با زنان در خانواده از دو بخش تشکیل می‌شود؛ طبع و پسند زن و شأن و طبقه اجتماعی زن و شوهر. اگر زن یا مرد از خانواده‌ای متمکن و دارای منزلت اجتماعی باشد، معاشرت پسندیده در چنان خانواده‌ای غیر از آن است که در خانواده‌ای متوسط یا طبقات پایین اجتماع در پیش گرفته می‌شود.

ابن عاشور در التحریر و التئویر، حسن معاشرت را به معنای آسیب نرساندن به زنان بدون سبب، دانسته است. ایشان، پس از بیان معنای واژه‌های معاشرت (مخالطه و درآمیختن) و معروف (ضد منکر و آنچه محدوده آن را شرع و عرف مشخص می‌کند) می‌نویسد: «حسن معاشرت علاوه بر خوش رفتاری و حسن مصاحبت، جامع نفی ضرر و اکراه است» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۷۱). ظاهراً وی بیشتر به معنای سلبی حسن معاشرت توجه داشته است.

علامه سید محمد حسین طباطبایی با توجه به معنایی که از معروف بیان می‌کند، معاشرت به معروف را به معنای آزادی و مشارکت اجتماعی زنان قلمداد کرده است. وی ذیل این آیه می‌نویسد:

«معروف، به کاری می‌گویند که در جامعه مجهول نباشد. وقتی معروف با امر معاشرت ضمیمه می‌شود، به این معناست که با زنان به گونه‌ای معاشرت کنید که مرسوم و معروف است. معاشرتی که از نظر مردان، معروف و شناخته شده و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزء مقوم جامعه باشد و دخالتش در تشکیل جامعه برای دستیابی به هدف تعاون و همکاری عمومی، مساوی با دیگران باشد. پس اگر با یکی از افراد اجتماع انسانی معامله‌ای غیر از این بکنند، یعنی از او استفاده شود، ولی در مقابل، فایده‌ای به او نرسد، استثنایی غلط در طرز معاشرت متعارف قائل شده‌اند. با آنکه خدای متعال در قرآن مجید روشن کرده که مردم اعم از زن و مرد، شاخه‌های یک ریشه هستند

و جامعه در به وجود آمدن خود به این افراد محتاج است. پس زن و مرد با تمام اختلافات طبیعی که دارند، در وزان و تأثیر یکسان اند. این همان حکمی است که از ذوق جامعه، جامعه‌ای که بر طریقه فطرت بدون انحراف، مشی می‌کند، سرچشمه می‌گیرد و از آن جهت است که باید حکم برابری در معاشرت، یعنی آزادی اجتماعی اجرا شود و زن نیز مثل مرد در رفتار و فکر آزاد باشد. هر انسان از آن جهت که انسانی با فکر و اراده محسوب می‌شود، اختیار کسب منفعت و دفع ضرر را دارد. همین انسان وقتی وارد جامعه می‌شود، دارای همان اختیارات و استقلال کامل است». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۵)

البته روشن است که اگر معاشرت معروف، به قید خانواده اضافه گردد، قطعاً علاوه بر حق آزادی فعالیت‌های اجتماعی برای زوجین، می‌توان از آن حق تکریم و خوش رفتاری را نیز استنباط کرد. علامه سید محمد حسین فضل‌الله، طبق عرف زمانه، معاشرت معروف را به آزادی زن در خانواده تفسیر می‌کند و با ذکر مصادیقی همچون: «علاقه مرد به همسرش» بر اساس رحمت و مودتی که خداوند میانشان قرار داده است» و احترام به احساسات، عواطف و شخصیت مستقلش در اراده و تفکر، بیشتر بر جنبه احترام و آزادی‌های زنان در محدوده خانواده تأکید می‌کند. وی ذیل آیه می‌نویسد: «معاشرت به معروف در واقع خط سیری است که اسلام در ارتباطات زوجین با یکدیگر معرفی می‌کند. معاشرتی که در احترام به احساسات و عواطف و شخصیت مستقل زن به عنوان یک انسان دارای اراده و تفکر مستقل نمود پیدا می‌کند». (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۶۳) از منظر او، در واقع معاشرت نیکو با همسر نوعی رفتار کریمانه است که قرآن کریم آن را در دو واژه «مودت» و «رحمت» خلاصه کرده است. رفتاری که حاکی از ارتباط عمیق عاطفی توأم با احترام متقابل در همه شرایط و اوضاع زندگی مشترک و مایه حفظ و استمرار نشاط در آن است. زندگی‌ای که در آن، زوجین با تفاهم و تعاون و انسجام فکری و احترام متقابل به افکار و احساسات یکدیگر روزگار می‌گذرانند. (همان)

۲.۲. حق مالکیت و استقلال مالی

در حقوق اسلام، اصل استقلال مالی زوجین، مبنای روابط مالی آنها است و هر یک از زن و شوهر در اکتساب و تصرف اموال خود استقلال کامل دارند. بدین معنا که زن و شوهر پس از ازدواج و در دوران زندگی زناشویی، گرچه نهاد مشترکی به نام «خانواده» را تشکیل می‌دهند، اما از دو دارایی ممتاز و جدا از هم برخوردارند. اموال زن و مرد، دارایی مشترکی را تشکیل نمی‌دهند و زن پس از عقد نکاح، در اداره، تنظیم و تصرف اموال و دارایی‌های سابق یا اموال مکتسبه در دوران زناشویی، استقلال کامل دارد و می‌تواند هرگونه عمل مادی و حقوقی را درباره آنها انجام دهد، به گونه‌ای که حتی ریاست شوهر بر خانواده، هیچ‌گونه اختیاری در اموال زوجه، برای او به وجود نمی‌آورد. (محقق داماد، ۱۳۷۴، ص ۳۱۷)

اصل استقلال مالی زوجین و حق اداره و تصرف آنها بر اموالشان از اصول مسلم فقه شیعه است و هیچ تردید و اختلافی در آن وجود ندارد. قانون مدنی هم در ماده ۱۱۸ آن را پذیرفته است: «زن مستقلاً می‌تواند در دارایی خود هر تصرفی را می‌خواهد بکند». لذا برخلاف پیشینه تاریخی خانواده در غرب که نشان می‌دهد زن با ورود به محیط خانواده، استقلال مالی خود را از دست می‌داده و همه امور اقتصادی خانواده و زن در اختیار شوهر قرار می‌گرفته است، نظام حقوقی اسلام در حوزه خانواده، استقلال مالی زن را پذیرفته و حق استقلال اقتصادی او را به رسمیت شناخته است. (حکمت‌نیا، ۱۳۹۲، ص ۲۱۵)

اصل تساوی زن و مرد در بهره‌مندی از حقوق مالی خویش از این آیه برمی‌آید: ﴿وَلَا تَمَتَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید! (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شما و بر طبق عدالت است. (ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نیز نصیبی، (و نباید حقوق هیچ‌یک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا، برای رفع تنگناها طلب کنید! و خداوند به هر چیز داناست﴾. (نساء: ۳۲)

در این آیه، «نساء» در کنار «رجال» به طور مستقل ذکر شده است. «لام» اختصاص، که دال بر مالکیت است، بر هر دو عنوان داخل شده است. کلمه اکتساب به معنی به دست آوردن است، اما فرقی که راغب اصفهانی بین معنای کسب و اکتساب یادآور می‌شود قابل توجه است. وی می‌گوید: «الْاِكْتِسَابُ لِيُقَالُ إِلاَّ فِيمَا اسْتَفْدَتْهُ لِنَفْسِكَ، فَكُلُّ اِكْتِسَابٍ كَسْبٌ، وَلَيْسَ كُلُّ كَسْبٍ اِكْتِسَابًا؛ کلمه اکتساب در به دست آوردن فایده‌ای استعمال می‌شود که انسان می‌خواهد خودش از آن استفاده کند و بهره‌برداری اختصاصی از آن کند و کسب، هم آنچه را که خود می‌خواهد استفاده کند شامل می‌شود و هم آن چیزی را که برای دیگران به دست می‌آورد». (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۷۰۹)

از این جهت، معنای کلمه کسب از معنای اکتساب عام‌تر است. مطابق این معنا، زن و مرد چیزی را که به دست می‌آورند، خودشان، مستقلاً حق تصرف و بهره‌برداری از آن را دارند. بر این اساس، مفاد آیه چنین خواهد بود که هر یک از زن و مرد، آن چیزی را که به دست می‌آورند، خواه اختیاری باشد، مانند کسب درآمد یا غیر اختیاری، مانند ارث و غیره، به خودشان اختصاص دارد و حق استفاده و بهره‌برداری را به طور مستقل خواهند داشت.

در تفسیر المنار، محمد عبده ضمن تعریف «فضل» به اموری که سبب فزونی و برتری دارند آن نسبت به دیگران است، فضایل مایه برتری را دو نوع می‌شمارد: ۱. فضایل فطری و ذاتی؛ ۲. فضایل اکتسابی و غیر ذاتی. او مراد از «مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» را امتیازات اکتسابی به شمار می‌آورد؛ چراکه فضایل ذاتی، امتیازاتی هستند که خداوند به برخی عطا کرده و برخی هم فاقد آن هستند؛ اموری همچون زیبایی‌های جسمی و تفاوت در آفرینش و شرافت نسب، که مفضول (فاقد این کمالات) به خاطر عدم تلاش برای کسب آنها مذمت نمی‌شود، چنان‌که فاضل هم به تلاش برای داشتنشان تقدیر نمی‌شود. در حقیقت، آنچه مایه تفاوت و تفاضل حقیقی میان افراد است، همان تفاوت در مزایای اکتسابی است که با سعی و تلاش و جدیت ارادی به دست می‌آیند؛ مانند مال، علم، جاه و موقعیت اجتماعی. لذا خداوند متعال در آیه شریفه، انسان‌ها را از تمنا و آرزوی برخوردار از امتیازات و برتری‌های دیگران نهی می‌کند و آنها را به تلاش و کوشش برای بهره‌مندی از فضایل رهنمون می‌سازد. او از عبارت

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» مشروعیت بهره‌مندی از امتیازهای کسب و نتیجه تلاش شخصی را برای زنان همانند مردان استنباط می‌کند و استفاده از صیغه اکتساب به جای کسب را به دلیل افاده مبالغه و تکلف می‌داند که با صدرآیه «لاتتمنوا» (نهی از آرزوی صرف) مناسبت بیشتری دارد. (رشیدرضا، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۵۰)

ابن‌عاشور در تفسیر آیه، پس از بیان انواع تمنی، نهی موجود در آیه را شامل تمنای داشتن چیزی می‌داند که تحصیل آن با تلاش ممکن نیست و نتیجه کسب و فعالیت خود انسان نمی‌باشد؛ چراکه چنین آرزوهایی هستند که موجب عداوت و دشمنی میان انسان‌ها می‌شوند. حکمت نهی در آیه را هم به منشأ نهی در چنین آرزوهایی یعنی حسادت، تفسیر می‌کند. سپس در ادامه به شاهد آیه در بحث مورد نظر اشاره می‌کند:

«اگر مراد از رجال و نساء، عموم انسان‌ها باشد، چنان‌که مراد از مشرق و مغرب، عموم مکان‌هاست، نهی موجود در آیه هم عام است و شامل تمنی هر نوع امتیازی است که دیگران از آن بهره‌مند هستند و انسان‌ها طالب‌اند که بدون فعالیت و تلاش به آن برسند یا اختصاص به گروه و صنف خاصی دارد که رسیدن به آنها با تلاش نیز ممکن نیست. اگر مراد از «الرجال و النساء» خصوص مردان و خصوص زنان باشد، معنای محتمل دیگر این است که هر یک از مردان و زنان، اموالی را که به دست می‌آورند، به خودشان اختصاص دارد. لذا نهی از تمنی به تمنی تعلق می‌یابد که مردان را به خوردن اموال یتیمان و زنان می‌کشاند. یعنی اولیاء نمی‌توانند اموال افراد تحت سرپرستی خود را تصرف کنند؛ چراکه هر کسی از آنچه به دست می‌آورد، نصیبی دارد و این جمله، علت است برای جمله محذوف «وَلَا تَتَمَنَّوْا فَمَا كُنْتُمْ بِأَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ» (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۱) در واقع وی نام‌بردن جداگانه از زن و مرد را دلیلی بر زدودن این ذهنیت غلط می‌داند که مالکیت کسب و تلاش اقتصادی، منحصر به مردان است و سه احتمال در این آیه بیان می‌کند: اجرو پاداش عمل، کسب و فعالیت اقتصادی و ارث. (همان، ص ۳۲)

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه معتقد است؛ اگر مرد و یا زن از راه عمل، چیزی به دست می‌آورد، خاص خود اوست و خدای تعالی نمی‌خواهد به بندگان خود ستم کند. از اینجا روشن می‌شود که مراد از اکتساب در آیه نوعی حیازت و اختصاص دادن به خویش است؛ اعم از اینکه این اختصاص دادن به وسیله عمل اختیاری باشد، نظیر اکتساب از راه صنعت و یا حرفه یا به غیر عمل اختیاری. لیکن بالاخره منتهی می‌شود به صفتی که داشتن آن صفت، باعث این اختصاص شده باشد و معلوم است که هر کس، هر چیزی را کسب کند، از آن بهره‌ای خواهد داشت و هر کسی هر بهره‌ای دارد، به خاطر اکتسابی است که کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۳۸)

علامه طباطبایی بیان ابن عاشور در خصوص استعمال واژه «اکتساب» در دارایی‌ها و امتیازات غیر ارادی مانند آنچه انسان به وسیله ارث یا نکاح مالک می‌شود را تأیید می‌کند و اختصاص اکتساب به امتیازات ارادی و نتیجه تلاش را موجب تضییق دایره لغت می‌داند.

به طور کلی علامه طباطبایی معتقد است: «زنان برحسب یک دیدگاه عمومی، مالک یک سوم ثروت دنیایند؛ ولی برحسب آنچه واقع می‌شود، دوسوم اموال دنیا را در اختیار دارند. آنان، در یک سوم سهم خود مستقل در تصرفند و تحت سرپرستی دائمی یا موقت مردان نیستند و مردان هم مسئول تصرفات آنان نیستند تا زمانی که آنان آنچه درباره خود می‌کنند، درست باشد». (همان، ص ۲۲۹)

علامه فضل‌الله نیز ذیل آیه، پس از تفسیر «تمنی» به آرزوهای ناسالمی که از انانیت، جهل، ضعف اعتماد به خداوند و ضعف اعتماد به نفس ناشی می‌شود، «تمنی» را با توجه به ظاهر سیاق آیه، گاهی عام و گاهی خاص شمرده و در ادامه بیان داشته است که این تمنی منهی از آن در رقابت بین زنان و مردان شکل می‌گیرد؛ چراکه هر یک توان، استعداد و ویژگی‌های خاص خود را دارند. همین تفاوت استعدادهاست که موجب تفاوت نقش مردان و زنان در زندگی شده است». (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۱۵-۲۱۶)

او برخلاف سایر مفسرین، «اکتساب» را به معنای حاصل و نتیجه تلاش شخصی می‌داند،

نه هر نوع کسبی. بر همین اساس، تفضیل موجود در آیه را ناظر به امتیازات تکوینی واقعی می‌داند که از اسباب خارجی یا استعدادهای ذاتی و درونی افراد نشأت می‌گیرد و برتری‌ها و امتیازات تشریحی همچون ارث را از محدوده بحث آیه خارج می‌داند؛ چراکه از منظر او، قضیه تفاوت سهم الارث، مایه امتیاز و برتری زنان بر مردان نیست؛ بلکه از توازن حقوق و تکالیف ناشی می‌شود. همچنین قضیه جهاد که از تفاوت طبیعت مادی مردان و زنان یعنی تفاوت قوای جسمانی‌شان ناشی می‌شود، دلیلی بر برتری مردان بر زنان نیست و اساساً در این موارد، بحث تفضیل نیست؛ بلکه بحث توزیع نقش‌ها برای تنظیم مناسبات زندگی انسان به میان می‌آید: «و تأمل‌کننده در معنای آیه درمی‌یابد که این آیه آن چنان‌که از آن متبادر است، ناظر به برتری‌ها و امتیازات تشریحی نیست، بلکه امتیازات واقعی زندگی را شامل می‌شود که از اسباب خارجی یا استعدادهای ذاتی و درونی افراد نشأت می‌گیرد؛ زیرا قضیه میراث (تفاوت سهم الارث مردان و زنان) سبب امتیاز و برتری مردان بر زنان نیست، بلکه از تناسب حقوق و تکالیف ناشی می‌شود. همچنین در مسئله جهاد می‌یابیم که این مسئله، از عنصر قوای جسمانی مردان که یک تفاوت طبیعی مادی در مردان و زنان است ناشی می‌شود، نه از جهت ذات مردانگی در مقابل ذات زنانگی. بنابراین در این بحث، مسئله، مسئله تفضیل و برتری نیست؛ بلکه بحث توزیع نقش‌ها و تنظیم واقعیت زندگی است. این موضوع با ملاحظه دقیقی در مسئله جهاد روشن می‌شود، با این بیان که خداوند، مشارکت زنان در جهاد به‌عنوان نیروهای پشت جبهه و پذیرش نقش پرستاری از مجروحان را هرگز تحریم نکرده است». (همان)

وی در ادامه در تفسیر فقره مورد شاهد آیه «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» می‌نویسد:

«خداوند نتیجه تلاش و فعالیت مردان در زندگی برای کسب جایگاه‌ها و امتیازات و سودها را به خودشان اختصاص می‌دهد، چراکه نتیجه تلاش دنیوی و اخروی هر کسی عاید خودش می‌گردد، لذا شایسته نیست که انسان ثمره تلاش دیگری را به ناحق بطلبد؛ زیرا هیچ‌کس حق مطالبه حقوق دیگران را ندارد. اتفاقاً این

قضیه، قضیه مردان نیست، بلکه قضیه عمل و کسب و نتیجه آن است. پس زنان نیز حق برخورداری از نتیجه کسبشان را دارند، همان‌گونه که مردان از این حق برخوردارند و آنها نیز از نتایج تلاش خود در هر سطحی که باشد برخوردارند و هیچ‌کس حق انکار و استثمار حقوق آنان را ندارد». (همان، ص ۲۱۸-۲۱۹)

علامه فضل‌الله این مطلب را حقیقتی قرآنی - اسلامی می‌داند که خداوند از طریق آن می‌خواهد اعلام کند برخی تفاوت‌های تشریحی میان مردان و زنان از قبیل برخی امتیازات مردان و بعضی ممنوعیت‌ها برای زنان، به خارج از این محدوده سرایت نمی‌کند. بدین معنا که منع زنان از جهاد یا نصف بودن سهم الارث ایشان به هیچ‌وجه به محدوده عمل و نتیجه کسبشان تسری نمی‌یابد؛ یعنی حال که زنان به تشریح خداوند متعال، نصف مردان سهم‌الارث دارند، نتوانند از استقلال اقتصادی نیز برخوردار باشند، بلکه در ناحیه عمل و کار، هیچ تفاوتی میان مردان و زنان نیست و هر دو به یک نسبت از نتایج فعالیت‌های دنیوی و اخروی خود برخوردار هستند. از مجموع آرای مفسران برمی‌آید که تعبیر «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» دال بر مشروعیت بهره‌مندی زنان از امتیازات کسب و نتیجه تلاش شخصی خود است و این ذهنیت غلط، که مالکیت کسب و تلاش اقتصادی منحصر به مردان است را باطل اعلام می‌کند. ابن‌عاشور در معنای کسب، سه احتمال بیان می‌کند: اجر و پاداش عمل، کسب و فعالیت اقتصادی و ارث. بر اساس دیدگاه صاحب‌المیزان، مراد از اکتساب در آیه، نوعی حیاقت و اختصاص دادن به خود است، خواه به وسیله عمل اختیاری باشد مثل کسی که از راه صنعت یا حرفه حاصل می‌شود و یا عمل غیر اختیاری که به وسیله صفتی مانند ذکوریت و انوشت که موجب تفاوت سهم در ارث است، باشد. در تمامی این موارد، به تصریح آیه، زن به همان میزان از حق مالکیت برخوردار است که مرد می‌تواند با انواع طرق مشروع مالک گردد. فضل‌الله برخلاف سایر مفسرین «اکتساب» را به معنای حاصل و نتیجه تلاش شخصی می‌داند نه هر نوع کسبی.

۲,۳. حق ارث

یکی دیگر از حقوق مشترک زوجین، ارث بردن مرد و زن از یکدیگر بعد از فوت یکی از آنهاست. مبنای این توارث، در آیات متعددی از قرآن بیان شده است.

توارث پدیده‌ای است به قدمت حیات بشر که مانند سایر سنت‌های اجتماعی در طول تاریخ دچار تحول تدریجی شده است. از زمانی که بشر، مالکیت را درک کرد و زندگی جمعی پا گرفت، هر کس از دنیا می‌رفت، اموال و دارایی او به تصاحب دیگران درمی‌آمد. چیزی که در اکثر دوره‌های تاریخی جای انکار ندارد محروم کردن زنان از ارث بوده است. در تمدن‌های اولیه، هر کس نیرومندتر بود، اموال شخص مرده را به تصرف خود درمی‌آورد و افراد ضعیف و ناتوان از جمله زنان و کودکان را محروم می‌ساخت. به عنوان مثال، ارسطو و افلاطون، که از مشاهیر تمدن درخشان یونان هستند، زنان را آفریده‌ای می‌پنداشتند که تنها برای خدمت به مرد و دوام نسل به وجود آمده و شخصیتی بین انسان و حیوان دارد. بعد از یونانیان، رومیان نیز که تمدن شکوفایی داشته‌اند، تفاوت فراوانی بین حقوق زن و شوهر قائل بودند و نه تنها هیچ حقی در وراثت برای زنان قائل نبودند، بلکه آنها را همانند دیگر اموال، ملک مرد به حساب می‌آوردند و موجوداتی ناقص و ضعیف‌الاراده می‌انگاشتند. یهودیان زمانی به زنان ارث می‌دادند که متوفا، بازمانده‌ای جز او نداشت. مسیحیان نیز معمولاً تابع قوانین موجود بوده و خود در این زمینه قانونی نداشته‌اند. (میرخلیلی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳)

اعراب جاهلی نیز بر پایه آداب و رسوم خود به زنان، کودکان و افراد ناتوان، ارث نمی‌دادند؛ زیرا زنان به خانواده‌های شوهران خود تعلق داشتند و ارث‌بری آنان موجب ضعف خانواده و تقویت مالی خانواده دیگری می‌شد؛ اضافه بر آنکه توان حمل سلاح و دفاع از قبیله را نداشتند و همانند کودکان و افراد ناتوان می‌بایست تحت حمایت و مراقبت قبیله باشند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۲۴)

اما اسلام در زمینه ارث، انقلاب به وجود آورد و اولین نظام حقوقی جهان بود که به زنان حق ارث عطا کرد و بر همه سنن پیشین خط بطلان کشید و زن را نیز مانند مردان مستحق ارث

دانست: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید». (نساء: ۱۸)

آیه دیگری که قوانین توارث در آداب و رسوم جاهلی را منسوخ ساخت و از طرفی، مثبت حق طرفینی زوجین در بحث ارث است، آیه هفت سوره مبارکه نساء است: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا؛ برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و پرداختنی». این آیه با قاطعیت تمام و با تصریح به «نساء» در برابر «رجال»، در جمله‌ای مستقل، حکم ارث زن را در کنار حکم ارث مرد بیان می‌کند. لام در «للنساء» لام اختصاص است و دلالت دارد بر اینکه بخشی از اموال میت، سهم زن است و به او اختصاص دارد. تصریح به «نساء» در برابر «رجال» و داخل کردن لام اختصاص به هر یک از آنها، حاکی از اهمیت این مسئله و حساسیتی است که مردم آن عصر به مالکیت زن بر ارث داشتند. قرآن، زنان را نیز مانند مردان، مالک بخشی از ارث دانست و با تشریح ارث زنان، بر فرهنگ بی‌اساس عرب جاهلی، خط بطلان کشید. زن را همچون مرد، مالک دانست و این تفاوت را از میان برداشت؛ البته تفاوت در میزان سهام، مسئله دیگری است که باید در جای خود بیان شود. (طاهری نیا، ۱۳۸۴، ص ۶۲)

رشیدرضا در تفسیر المنار، روایتی در شأن نزول آیه از کلی نقل می‌کند با این بیان که:

«جاهلیت به دختران و پسران صغیر ارث نمی‌دادند تا اینکه یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از دنیا رفت در حالی که دو دختر و پسر خردسالی به جای گذارد. عموزاده‌های او به نام خالد و ارفطه آمدند و اموال او را میان خود تقسیم کردند و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند. همسر او شکایت به پیامبر ﷺ کرد و تا آن زمان، حکمی در این زمینه در اسلام نازل نشده بود. در این موقع، آیه فوق نازل شد». (رشیدرضا، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۳۲۳-۳۲۴)

صاحب المنار این روایت را که اغلب مفسران بدان استناد کرده‌اند، به دلیل ضعیف بودن طریق روایت کلبی از ابن عباس مردود می‌شمارد و شأن نزول آیه را مربوط به خانمی انصاری به نام ام‌کجه همسر ثعلبه می‌داند که پس از فوت همسرش، تنها یک دختر به نام کجه داشت و برادر همسرش، اوس بن سوید که ماترک متوفی را به‌عنوان ارث برای خود تصاحب کرد و پس از مراجعه به پیامبر ﷺ دلیل کار خود را عدم توان زن و دختر برادرش بر جنگاوری و راندن دشمن و تأمین معاش و کسب و اکتساب بیان کرد.

محمد عبده، برخلاف نظر جمهور مفسران که آیه را کلام جدیدی پس از آیات قبل به‌شمار می‌آورند، معتقد است این آیه هنوز در اتصال به بحث یتیمان در آیات قبل است؛ با این بیان که بعد از تفصیل چگونگی مدیریت اموال یتیمان و نهی از خوردن حقیشان و امر به بازگرداندن این اموال پس از رسیدنشان به بلوغ و رشد، ذکر شده که اموال موروثی که ولی ایتام آن را حفظ می‌کند، بین زنان و مردان مشترک است برخلاف رسوم جاهلی که به زنان ارث نمی‌دادند و اموال یتیمان هم معمولاً از ناحیه والدین و نزدیکانشان به ایشان به ارث می‌رسید. (همان)

تأکید آیه بر این موضوع است که اموال متوفی هر میزان که باشد، کم یا زیاد، باید بین همه زنان و مردان به نحو سهم مفروض و واجبی که در شرع مقدس بیان شده، تقسیم شود و همان‌گونه که مردان از بازماندگان خود «والدین و اقربین» ارث می‌برند، زنان هم از این حقی مسلم برخوردارند.

رشیدرضا در تکمیل بیانات عبده می‌نویسد:

«گرچه به دلیل عام بودن حکم، آیه با لفظ الرجال و النساء آمده، ولی کلام همچنان در خصوص حقوق یتیمان و زنان است که از بهره‌مندی از ارث محروم بودند». (همان)

ابن عاشور برخلاف عبده و رشیدرضا، آیه را استیناف ابتدایی می‌داند که به‌عنوان حکم پرداخت اموال یتیمان و مقدمه‌ای برای احکام مواریث است. وی ارتباط این آیه را با آیات پیشین چنین توضیح می‌دهد:

«از آنجا که اعراب جاهلی عادتاً کسانی را که نیروی بدنی بیشتری داشتند و ثروتمندتر بودند ترجیح می‌دادند و ضعفا و محرومین را از اموال خود محروم می‌کردند تا همیشه سربار ثروتمندان و مطیع و تحت امرشان باشند؛ لذا سرپرست‌ها اموال افراد تحت ولایت خود را تصرف و آنها را از حَقشان منع می‌کردند. معمولاً بزرگ‌ترین فرد خانواده، سایرین را از ارث محروم می‌کرد و بقیه نیز به دلیل ضعفشان، صبر پیشه می‌کردند و شکایتی نمی‌کردند؛ چراکه در صورت هرگونه اعتراضی، از خانواده طرد می‌شدند و از همین حَق ناچیز نیز محروم می‌گشتند. در این میان، زنان به دلیل احساس ضعف درونی که در خود داشتند و ترس از بی‌آبرویی، بیشتر در معرض آسیب و محرومیت قرار داشتند و همیشه به حقوق حداقلی که سرپرست‌هایشان برایشان در نظر می‌گرفتند رضایت می‌دادند تا از حوادث روزگار در امان باشند. پس خداوند به دنبال امر اعراب به بازگرداندن اموال یتیمان، همچنین اشاره می‌کند که مردان و زنان، هر که باشند، قوی یا ضعیف، هر دو بهره‌ای از ماترک والدین و اقربین خویش دارند». (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۷-۳۸)

ابن عاشور با ذکر اهمیت تشریح ارث در اسلام، از آداب و رسوم اعراب جاهلی در میراث‌چنین سخن به میان می‌آورد: «شکی نیست که قانون ارث یکی از مهم‌ترین شرایع اسلام است، در آداب جاهلیت رسم بود که آنان اموال خود را برای بزرگان قبیله و منسوبانی که به وسیله آنان مدح و ستایش می‌شدند و هم‌پیمانانشان، که مایه شرافتشان بودند، وصیت می‌کردند و یا اگر بدون وصیت از دنیا می‌رفتند یا برخی از اموالشان را که بدون وصیت ترک می‌کردند، صرف فرزندان ذکور می‌شد. نقل شده که اگر فرزند پسری نداشتند، ماترکشان صرف عصبه (مردانی که از طرف پدر به میت منسوبند) و عموزاده‌ها می‌گردید و هیچ چیزی به دختران داده نمی‌شد. زنان (همسران) نیز فقط اموالشان به ارث برده می‌شد و از ارث بی‌بهره بودند» (همان)، چراکه معتقد بودند زنان نیروی جنگی نیستند و قدرت نیزه‌برداری ندارند. حتی در

جاهلیت، فرزندخوانده‌ها از پدران خود ارث می‌بردند؛ اما در اسلام، خداوند میراث را به قرابت تشریح کرد و برای زنان هم بهره‌ای در آن قرار داد و نعمت را تمام کرد و بیان داشت صرف مال در میراث، قرابت به ولادت است نه چیز دیگر. ابن‌عاشور معتقد است، این آیه نخستین قانون اعطای حق ارث برای زنان در عرب است. (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۷)

علامه طباطبایی با بیانی در معنای مفردات آیه می‌نویسد:

«نصیب به معنای بهره و سهم است و ریشه آن از نصب است که به معنای به‌پاداشتن می‌باشد. بهره و سهم، هنگام تقسیم از سایر اموال جدا می‌شود تا با آنها مخلوط نگردد. اقربون به معنای خویشاوندان است که به انسان نزدیک‌ترند و اگر در میان کلمات، اقربا و اولی القربی و اقربون و امثال آنها، کلمه اقربون را انتخاب کرده، برای این است که بر ملاک ارث دلالت کند و اینکه اگر وارث، ارث می‌برد، به جهت نزدیک‌تر بودن به میت است. ترکه به معنای مالی است که پس از مرگ یک انسان از او باقی می‌ماند؛ گویا اینکه میت آن را ترک می‌کند و از دنیا کوچ می‌نماید. فرض نیز در آیه به معنای سهم و نصیبی است که فرض شده و ادایش معین و قطعی است». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۹۹)

علامه طباطبایی در خصوص چگونگی تشریح حکم ارث معتقد است، در این آیه، حکمی کلی و سنتی نو تشریح شده که برای مکلفان، ناآشناست؛ چراکه مسئله وراثت، آن‌گونه که در اسلام تشریح شده، پیش از آن نظیر نداشته و رسم این بوده است که عده‌ای از وارثان، از ارث محروم باشند. این سنت چنان رایج بود که گویی طبیعت ثانوی مردم شده بود؛ به طوری که اگر خلاف آن را می‌شنیدند، عواطف کاذبشان تحریک می‌شد. به همین جهت، خداوند پیش از تشریح حکم ارث، برای اینکه زمینه پذیرش قانون ارث اسلامی در آنان به وجود آید، نخست دوستی در راه خدا و ایثار دینی را در بین مؤمنان تحکیم کرد و بین آنان عقد برادری برقرار ساخت و سپس توارث بین دو برادر را تشریح کرد و سرانجام بدین وسیله رسمی را که قبلاً در ارث وجود داشت، نسخ کرد و مؤمنان را از تعصب ریشه‌دار و قدیمی به آن رسوم و عادات نجات داد. آنگاه، پس از

آنکه پایه‌های دین محکم شد و حکومت دین، روی پای خود ایستاد، توارث بین خویشاوندان را تشریح کرد. اسلام قانون ارث را زمانی تشریح کرد که عده‌ای از مؤمنان، تشریح آن را به بهترین وجه لیبک گفتند. (همان)

با این مقدمه، روشن شد که آیه، در مقام برطرف‌کردن هرگونه شبهه است و می‌خواهد با جمله «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» یک قاعده کلی تأسیس کند؛ بنابراین، حکم این آیه مطلق است و به حالی یا به وصفی مقید نیست. همچنان که موضوع این حکم نیز که مردان باشند، عام است و به هیچ خصوصیت متصلی، تخصیص نخورده است؛ بنابراین پسران صغیر هم همانند مردان سهم می‌برند.

پس از تأسیس آن قاعده می‌فرماید: «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»؛ این جمله نیز مانند جمله پیشین تأسیس قاعده است؛ نیز مانند آن عام است و شائبه هیچ تخصیصی در آن نیست و شامل همه زنان می‌شود. لازم به یادآوری است که در جمله اول، عبارت «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» را آورد و جا داشت که در جمله دوم به ضمیر اکتفاء کند و بفرماید: «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَوا؛ برای زنان از اموالی که پدران و مادران و خویشاوندان به جا می‌گذارند سهمی است، ولی دوباره عبارت «مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» را آورد. به آن جهت که حق صراحت و فاش‌گویی را ادا کرده باشد و هیچ تردیدی باقی نگذارد.

باز به همین منظور، عبارت «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» را اضافه کرد تا بیشتر توضیح دهد و بفهماند که به صرف اینکه ارث فلانی اندک است، نباید در تقسیم آن مسامحه شود. در پایان فرمود: «نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»؛ بنابراین که مفروضاً، حال از نصیب و معنای مصدری در آن نهفته باشد، از نظر معنا، تأکید بر تأکید و زیادتى در فاش‌گویی و رفع ابهام است. در نتیجه، نه اشتباهی در آن وجود دارد و نه ابهامی. (همان)

شایان ذکر است که علامه طباطبایی ذیل آیات ارث در سوره نساء، مطالب بسیاری در تاریخ ارث، بیان تحول تدریجی این سنت در میان جوامع و امت‌های متمدن، اسلام و قوانین ارث در دوران معاصر آورده است (همان). او در این مباحث، نظر اسلام را در باب حقوق زنان تبیین کرده و

معتقد است از دیدگاه اسلام، زنان شخصیتی مساوی با مردان دارند و در اراده، خواست و عمل از هر جهت آزادند و هیچ تفاوتی با مردان ندارند، مگر آنچه به وضع طبیعی و آفرینش آنان مربوط باشد. علامه فضل الله در تفسیر آیه می نویسد:

«این آیه اجمالاً بحث ارث در نظام اسلامی را مطرح و بر مسئله سهم واجب زنان از ماترک میت تأکید می کند. دقیقاً برخلاف آنچه در نظام جاهلی جریان داشت که زنان را به دلیل عدم مشارکت در میدان های کارزار و تولید و بهره وری اقتصادی از ارث محروم می کردند. حال آنکه بر مبنای نظام عقیدتی اسلام، در اصل بهره مندی مرد و زن از ارث هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد. ملاک توارث در اسلام، ارتباطات انسانی بین ارحام است نه نتیجه کسب و اکتساب؛ لذا زن و مرد در این زمینه (ملاک توارث) با هم برابرند. بنابر مفاد آیه، مردان، بزرگ باشند یا کوچک، بهره ای از اموال برجای مانده میت ندارند. همه زنان نیز بدون هیچ تخصیصی حق ارث دارند؛ چراکه جایگاه زنان در حقوق انسانی مرتبط به عنصر قرابت و نزدیکی هیچ تفاوتی با جایگاه مردان ندارد و اگر مرد نقش مهمی در زندگی اقتصادی دارد، اهمیت نقش زنان نیز کمتر از مردان نیست؛ چون اگر توجه و مدیریت زنان در همه شئون خانه و تربیت فرزندان و توجهشان به همسر و فرزند پدر و مادر و برادر نبود، مردان هرگز نمی توانستند برای کارهای تولیدی خود فراغت لازم را به دست بیاورند. از سوی دیگر زنان فرصت های بیشتری برای تولید با کارهای دستی و ذهنی خود در عرصه های مختلف اقتصادی دارند، همان گونه که نقش مهمی هم در عملیات مواجهه با دشمن و تحمل بار سنگین مسئولیت ها در عرصه های عمومی و خصوصی جامعه در شرایط مختلف جنگ و صلح بر عهده دارند. در صورتی که شرایطی که زن جاهلی در آن زندگی می کرد او را از داشتن نقشی فعال در عرصه های عمومی جامعه باز می داشت». (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۹۱-۹۲)

ایشان با تأکید بر جامعیت نظام اقتصادی اسلام و نقش مهم آن در حفظ و استحکام روابط خویشاوندی در خانواده‌ها بیان می‌دارد:

«در واقع ارتباطات خویشاوندی بین پدران و فرزندان و سایر خویشاوندان یا همسران، نقش سلول زنده‌ای از سلول‌های اجتماع را دارد که برای افراد اجتماع، نوعی ارتباط روحی و عاطفی را محقق می‌سازد؛ چه زمانی که همه آنها در زندگی دنیوی با هم روزگار می‌گذرانند و چه زمانی که برخی زندگی را بدرود گفته‌اند. در حالت اول، وجوب نفقه فرزندان بر والدین و برعکس، موجب تنظیم نوعی ارتباط خاص بین آنهاست که در این رابطه، فرد دارا و توانمند از جهت مالی، افراد ناتوان مالی را تحت تکفل خود درمی‌آورد و زندگی آنها را تأمین می‌کند. همچنین است در تنظیم روابط همسران با یکدیگر، با این تفاوت که وجوب انفاق مالی فقط از جانب شوهر به زن است و عکس آن صادق نیست. در حالت دوم (مرگ یکی از اعضای خانواده)، بحث ارث در واقع نقشه اسلام برای توزیع ثروت بین خویشاوندان و همسران، جهت حفظ و تداوم عملی علایق و ارتباطات خانوادگی حتی پس از مرگ است.» (همان)

از مجموع مطالب پیش‌گفته برمی‌آید که همه تفاسیر مورد بررسی، ضمن اشاره به تاریخچه توارث میان ملت‌های مختلف به‌ویژه اعراب جاهلی و اهمیت تشریح ارث در اسلام، بر رفع محرومیت زنان از ارث در نظام حقوقی اسلام تأکید کرده‌اند.

صاحب المنار، برخلاف نظر جمهور مفسران، آیه هفت سوره نساء را کلام جدیدی پس از آیات قبل ندانسته و معتقد است این آیه هنوز در اتصال به بحث یتیمان در آیات پیشین است. ابن‌عاشور برخلاف صاحب المنار، آیه را استیناف ابتدایی به‌عنوان مقدمه‌ای برای احکام مواریث می‌داند که در آیات بعد آمده است. وی معتقد است این آیه نخستین قانون اعطای حق ارث برای زنان در عرب است.

علامه طباطبایی نیز آیه را تأسیس یک قاعده کلی و شامل یک حکم مطلق معرفی می‌کند

و معتقد است آیه چنان صریح حکم ارث برای مردان و زنان را بیان کرده است که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد.

از دیدگاه صاحب من وحی القرآن، ملاک توارث در اسلام، ارتباطات انسانی بین ارحام است، نه نتیجه کسب و اکتساب. در واقع بحث ارث، نقشه اسلام برای توزیع ثروت بین خویشاوندان جهت حفظ و تداوم علایق و ارتباطات خانوادگی حتی پس از مرگ است؛ لذا بر اساس آیه، مردان و زنان بدون هیچ تخصیصی حق ارث دارند؛ چراکه جایگاه زنان در حقوق انسانی مرتبط به عنصر قرابت و نزدیکی، هیچ تفاوتی با جایگاه مردان ندارد. ضمن اینکه ایشان تمام توجیهاات جاهلی برای محروم کردن زنان از سهم الارث را اعم از دخالت آنان در عرصه‌های عمومی و خصوصی اجتماع از تولید و ایفای نقش‌های اقتصادی و حتی پشتیبانی میدان جنگ، پاسخ می‌دهد.

نتیجه‌گیری

موضوع اصلی نوشتار حاضر، بررسی حقوق مشترک زوجین در قرآن کریم، از منظر مفسران معاصر فریقین بود که ما حاصل آن عبارت است از:

۱. آنچه از مجموع دیدگاه‌ها و نقطه نظرات مفسران، در تبیین حقوق زوجین به دست می‌آید این است که با وجود اختلاف عقیده مفسران در مذهب و تفاوت در برخی مبانی، نقاط مشترک در دیدگاه‌ها بسیار است. به عبارت دیگر، این مفسران اثرگذار در دو گروه شیعه و اهل سنت، در یکی از مهم‌ترین مسائل مبتلابه جامعه اسلامی، یعنی حقوق زوجین در خانواده، نقاط مشترک فراوانی دارند.

۲. برخی از حقوق مشترک زوجین در قرآن عبارت است از: حق تکریم و حسن معاشرت، حق استقلال مالی در خانواده و حق ارث.

مفسران در تبیین اصل معاشرت به معروف در روابط زوجین، تعابیر متفاوتی دارند که به نوع برداشت ایشان از آیات و بیان مصادیق معاشرت معروف در خانواده برمی‌گردد. لذا با توجه به مفهوم‌شناسی واژه معروف و اینکه مصادیق معروف می‌تواند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف

متفاوت باشد، در روابط خانواده در هر عصری باید مطابق با مصادیق معروف در آن زمانه که با اصول معارف دین نیز سازگار است، عمل شود.

در خصوص استقلال مالی زن و شوهر در خانواده و بحث ارث نیز با وجود اختلاف نظرهای جزئی در مفهوم کسب و برخی قواعد ادبی در آیه مربوط به ارث، هر چهار مفسر معتقد به مشروعیت بهره‌مندی زنان از امتیازات کسب و نتیجه تلاش شخصی و حتی سهم الارث خود هستند و این ذهنیت غلط را که مالکیت کسب و تلاش اقتصادی و بهره‌مندی از ارث منحصر به مردان است، باطل می‌دانند.

فهرست منابع

قرآن

کتاب

۱. ابن اشعث، محمد بن محمد، بی تا، الجعفریات (الأشعثیات)، تهران: مكتبة النینوی الحديثه.
۲. ابن درید، محمد بن حسن، بی تا، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰ق، التحرير والتنوير، بیروت: مؤسسة تاریخ العربی.
۴. ابن فارس، احمد، بی تا، معجم مقاییس اللغة، تصحیح و تحقیق: هارون عبدالسلام محمد، قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
۵. امامی، حسن، ۱۳۴۷ش، حقوق مدنی، چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
۶. انصاری، مرتضی، ۱۳۸۸ش، المكاسب (مع حواشی الشهیدی)، قم: سماء قلم.
۷. جوادى آملی، عبدالله، ۱۳۹۲ش، حق و تکلیف در اسلام، قم: اسراء.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، بی تا، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تصحیح و تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت.
۱۰. حکمت نیا، محمود، ۱۳۹۲ش، حقوق زن و خانواده، بی جا، بی نا.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی تا، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم.
۱۲. رشیدرضا، محمد، ۱۳۷۳ق، تفسیر المنار، مصر: دار المنار.
۱۳. سیدرضی، محمد بن ابی احمد، ۱۳۹۰ش، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: الهادی.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. عبدالباقی، محمد فؤاد، ۱۴۰۸ق، المعجم المفهرس، قاهره: دار الحدیث.
۱۶. فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ق، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک للطباعة.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۷ش، حقوق و سیاست در قرآن، نگارش: محمد شهرابی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۸. مصطفوی، حسن، بی تا، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۹ش، ترجمه قرآن کریم، مشهد: به نشر.

مقاله

۱. میرخلیلی، احمد، ۱۳۷۸، «جایگاه زن در حقوق خانواده»، فصلنامه مطالعات اسلامی، ش ۴۵-۴۶، ص ۱۲۵-۱۷۶.
۲. بهشتی، احمد، ۱۳۸۰ش، «امام علی علیه السلام، حق و تکلیف»، فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۸، ص ۱۱۸-۱۴۹.
۳. طاهری نیا، احمد، «زن و استقلال اقتصادی»، ماهنامه معرفت، ش ۸۹، ص ۶۱-۷۲.